استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

به اهتمام ملالی موسی نظام ۱۴ نوامبر ۲۰۲۶

رسالۀ پرده سرای اعترافات

نویسنده: مرحوم رحمت الله غرزی

بقیۀ پردۀ دوم
«۳»

حضار گرامی، چون ما همه عهد کرده ایم که ازین حقیقت چشم پوشی نکنیم، اگر در زمینه کدام سوالی داشته باشید حاضرم که جواب عرض کنم. چون از حضار سوال بمیان نیامد، کارمل به گفتار خود ادامه میدهد...هرکسی مسئولیت کارگردن زمان خود را دارد، در زمان نور محمد ترکی من خارج از افغانستان بودم و بحیث سفیر در چکوسلواکیا وظیفه داشتم، البته شما میدانید که در سفارت خانه های افغانستان کاری که قابل وصف باشد موجود نمی باشد و سفارت خانه های افغانی حکم تشریفاتی را دارد. در هفتۀ چند بار دعوت های رسمی و ملاقات های خصوصی ممالک متحابه، آنهم با خوردن و نوشیدن و رقص، کار دیگری نیست و دادن ویزه های عبوری هم کار سفیر نبوده و کاتب های سفارت خانه ها اجرا می نمایند.

ناگفته نماند سفارت های دول خاص محصوصاً سفارت های افغانستان از طرف کی جی بی و هم سی آی آ عموماً مراقبت میگردد و تجارت و تحفه دادن ها بین سفراء از قدیم الایام رایج است و کسانیکه سفارت کرده اند بلدیت کامل دارند.

حضار گرامی، حکومت آقای ترکی به گذشت زمان و تاریخ معلوم است که چه کرد و یا نکرد، بعد ازینکه پرچمی ها مورد تعقیب حکومات ترکی و حفیظ الله امین قرار گرفتند و اکثراً به زندان ها و قتل گاها فرستاده شدند، من و منسوبین من به هدایت مقامات ذی صلاح از سفارت خانه ها استعفا داده و برای امرار حیات، تمام پول های مصارفات و معاشات محصلین را گرفتیم.

چندی بعد حفیظ الله امین شاگرد وفا دار ترکی به ریاست جمهوری افغانستان ارتقا یافت و استاد خود را توسط محافظین خودش ذریعهٔ بالشت به قتل رسانید.

قراریکه از دستگاه کی جی بی اطلاع حاصل شد، حفیظ الله امین هم بعد از چهار ماه و چند روز حکومت، که به حزب کمونیستی خیانت نموده میخواست به غربی ها ارتباط قایم نماید، از طرف کی جی بی کشف و به سزای اعمالش رسانیده شد زیرا در همچو امور کی جی بی مراقب احوال میباشد.

روزی من در پراگ در اطاق خود نشسته بودم، در که کلید آن همیشه نزد محافظم میبود باز گردید و به پوشیدن لباس دعوت شدم و بزودی به میدان هوایی پراگ انتقال یافته و با طیارهٔ مخصوصی که برژنف پدر معنوی من فرستاده بود روانهٔ ماسکو گردیدم. برژنف حقیقتاً پدر ثانوی من بود و مرا پسر خطاب می کرد.... برژنف بود که مرا بسر اقتدار آورد، برژنف بود که برادر مرا به دعوت حزب به گنگره دعوت نمود.... برژنف بود که همه نیرو ها و قوای عسکری را به افغانستان فرستاد! بالاخره طیاره در میدان هواهی مسکو فرود آمد و من راساً به نزد آقای برژنف در قصر کرملین برده شدم.

برژنف فقید پورخندی حواله ام کرد و دستم را گرفته فشار داد و چوکی ریاست جمهوری دیموکراتیک افغانستان را به من تبریک گفته پاکت سربسته ای بمن داده گفت: این بیانیه را از رادیو تاشکند ایراد بکن. همان بود که بیانیهٔ تاریخی خود را از رادیوی تاشکند برای مردم افغانستان ایراد نمودم و فردای آن از طرف گارد سرخ در میدان هوایی کابل طور شانداری پذیرایی گردیدم که آنروز را تا زنده ام فراموش نمی نمایم. کار هاییکه تا بحال در ریاست جمهوری از من سر زده است، قرار ذیل عرض میگردد تا ملت افغان آنان را فراموش ننمایند:

اول: دروازه های زندان پل چرخی را که محبوسین سیاسی و غیر سیاسی در آنجا موجود بودند، گشودم که باعث محبوبیت من بین توده گردید، ولی بعد ها پشیمان گردیدم زیرا اشخاص زیادی بودند که بر علیه ما اسلحه گرفتند و جنگیدند. گرچه حفیظ الله امین امر قتل همه محبوسین جنگی را داده بود، اما کاملاً به اجرای آن مؤفق نشد. روس ها درین کار بسیار عجله نمودند. بعد ها امر دادم که تمام خانه ها را تلاشی نمایند و به اشخاصی که سوء ظن داشتیم و مقابل حزب اقدام نموده بودند همه به پل چرخی آورده شوند.

در اقدام مردم کابل به روز سه حوت و دادن نعره های الله اکبر که حتی دستگاه کی جی بی را به لرزه انداخت، مرد و زن، متعلمین و متعلمات، اهالی شهر کابل، همه را گرفتار وبه زندان انداختم و صدای شان را در نطفه خاموش ساختم

دوم: شکل بیرق را تغییر دادم و بیرق دیگری را که نمایندگی از حزب کارگر جهان باشد، افتتاح نمودم.

سوم: جبهۀ ملی پدر وطن از ابتکارات من بود که ملت را با حکومت نزدیک میساخت.

چهارم: ارگان های محلی مفکورۀ دیگری بود که احوالات ملت را به اسرع وقت به گوش دولت میرساند.

پنجم: تشکیلات اعضای خاد را صد چندان بالا بردم که یک خدمت بزرگی برای بقای اعضای دولت و حزب ما گردید و هم مردم آرام و هم دولت از شر دشمنان نجات پیدا نمود.

ششم: در وقت ظاهر شاه و دیگر حکومات به خارجی ها کار سپرده نمیشد، ولی من تقریباً از پنج هزار بیشتر مشاورین شوروی و ممالک برادر را برای امور ملکی دعوت نمودم و اعتماد شوروی و ممالک برادر را حاصل نمودم.

هفتم: به تعداد بیست هزار اطفال خورد سال را طور پیش آهنگ (کمسمول) به اتحاد شوروی و ممالک برادر روانه کردم که در آینده مصدر خدمتی برای مملکت شده بتوانند.

هشتم: نظر به خدماتی که برادر های شوروی ما و قوای دوست در عرصۀ تقریباً ده سال به خاک و دولت افغانستان نمودند که خالی از هرگونه اغراض شخصی بود، یک حصۀ جزئی از سرحد افغانستان را که مردمان آن به خواهش خود منطقه را ترک نموده بودند و مفاد آن به جز درد سر چیز دیگری برای افغانستان نبود، از طرف خود و مردم افغانستان بخشیدم که عبارت از واخان یا پامیر کوچک باشد. برژنیف فقید به بسیار خوشی این تحفۀ ناچیزم را قبول کرده و به مناسبت خدماتم بزرگترین نشان افتخار اولین شخصیت شوروی یعنی لینن کبیر را آنهم در روز کنگرۀ حزب کمونیست که نمایندگان دایمی تمام احزلب کمونیستی مما لک برادر حضور داشتند، بر روی سینه ام نصب و افتخار حزب کمونیستی را حاصل نمودم.

ولی متأسفانه با از بین رفتن آن مربی و شخصیت عالی و بزرگی چون برژنف و با روی کار آمدن اندروپوف، چرنیکف و گوربه چوف، در دنیای کمونیستی یک تحول دیگری پیدا شد و این حقیر فقیر را که جز خدمت برای ارتقاء و سعادت حزب کار دیگری نکرده بودم از وظیفه ام سبکدوش و در کنج ویرانه خود یعنی قصر نمبر یک، حقیر و فقیر نشسته ام.

از حضار گرامی سوال میشود که آیا با این همه خدمتی که در راه حزب و مملکت نموده ام، این خاک و این مملکت قدر نشناس ارزش این همه خدمات مرا دارند؟!

حضار گرامی، این بود خلاص ای از دوران کار من در حزب دیموکراتیک افغانستان که بصورت مختصر اما جامع به عرض رسانیدم. اگر سوالی در زمینه داشته باشید که به قناعت تان بپردازم. امیدوارم مقابل این همه خدمات صادقانه که برای افغانستان عزیزم نموده ام مورد توجه هیئت قضات محکمۀ عالی قرار گیرم...هورا!

ادامه دارد